



دانشگاه عصر

محدث ویسی عصر

# حَدِیث

کاہنامه علمی - فرهنگی حدیث نور  
سال اول / شماره اول / اردیبهشت  
۱۳۹۱ هیئت محبان ولی عصر(عج) ولی عصر(عج)

# HADITH

دریای قرآن  
گپی دوستانه  
خانه دوست کجاست؟  
زمزم مدلتگی  
سوق القمر



# نور

# برگزاری کلاس طرح شیعه شناسی

دومین جلسه از سری کلاس های طرح شیعه شناسی در ترم جاری یکشنبه ۲۷ فروردین ماه در آمفی تئاتر مجتمع آزمایشگاهها با سخنرانی جناب آقا دکتر سلطان مردانی با محوریت تاریخ تشیع برگزار شد.

در این جلسه که با همت هیئت محبان ولی عصر (عج) برگزار شد به بررسی تاریخ تشیع از زمان خضرت علی (ع) تا زمان امام حسن مجتبی (ع) پرداخته شد.

این کلاس ها در قالب طرح شیعه شناسی طی یک بازه زمانی یک ساله برگزار می شود و با اردوی پایان دوره خاتمه می یابد.

## برگزاری مراسم دهه فاطمیه به مدت ۵ شب در مسجد دانشگاه

به مناسبت فرارسیدن ایام سوگواری بانوی دو عالم، بی بی فاطمه‌ی زهرا (س)، مراسم عزاداری آن بزرگوار با همت هیئت محبان ولی عصر(عج) از تاریخ ۱۰ الی ۱۵ اردیبهشت در مسجد دانشگاه برگزار می شود.

## کمیل غریب

دعای پرفیض کمیل روز پنجم شنبه ۲۴ اردیبهشت ماه با حضور ۸۰۰ نفر از دانشجویان دانشگاه ولی عصر(عج) در جوار امامزاده سید غریب رفسنجان برگزار شد.

این مراسم که همراه با عزاداری بانوی غریب اسلام حضرت فاطمه (س) بود با پذیرایی شام و بازگشت به دانشگاه پایان پذیرفت.

## برگزاری یادواره‌ی سه شهید گمنام دانشگاه ولی عصر(عج)

به مناسبت نزدیک شدن به ایام رجعت سه شهید گمنام و خاکسپاری در دانشگاه، هیئت محبان ولی عصر(عج) در نظر دارد طبق روال هرساله چهارمین یادواره را در روز ۱۰ اردیبهشت ماه برگزار نماید.

یادواره‌ی شهدای گمنام دانشگاه ولی عصر(عج) هر ساله به همت هیئت محبان ولی عصر (عج) و با همکاری خیل عظیم دانشجویان مخلص و دوستار شهید اردیبهشت ماه برگزار می گردد و با استقبال با شکوه دانشگاهیان و مردم شریف و شهید پرور رفسنجان رو به رو می شود.

## برنامه‌های آقی هیئت محبان ولی عصر(عج)

۱. برگزاری کلاس بعدی طرح شیعه شناسی در تاریخ ۱۲ اردیبهشت
۲. مراسم میلاد حضرت فاطمه(س) در تاریخ ۲۳ اردیبهشت
۳. مراسم شهادت امام هادی در تاریخ ۴ خرداد
۵. شروع مراسم اعتکاف در تاریخ ۱۵ خرداد همزمان با ولادت با سعادت امام علی (ع) و پایان دوره ۱۷ خرداد همزمان با وفات حضرت زینب (س)
۶. جشن مبعث رسول گرامی اسلام (ص) در تاریخ ۲۹ خرداد

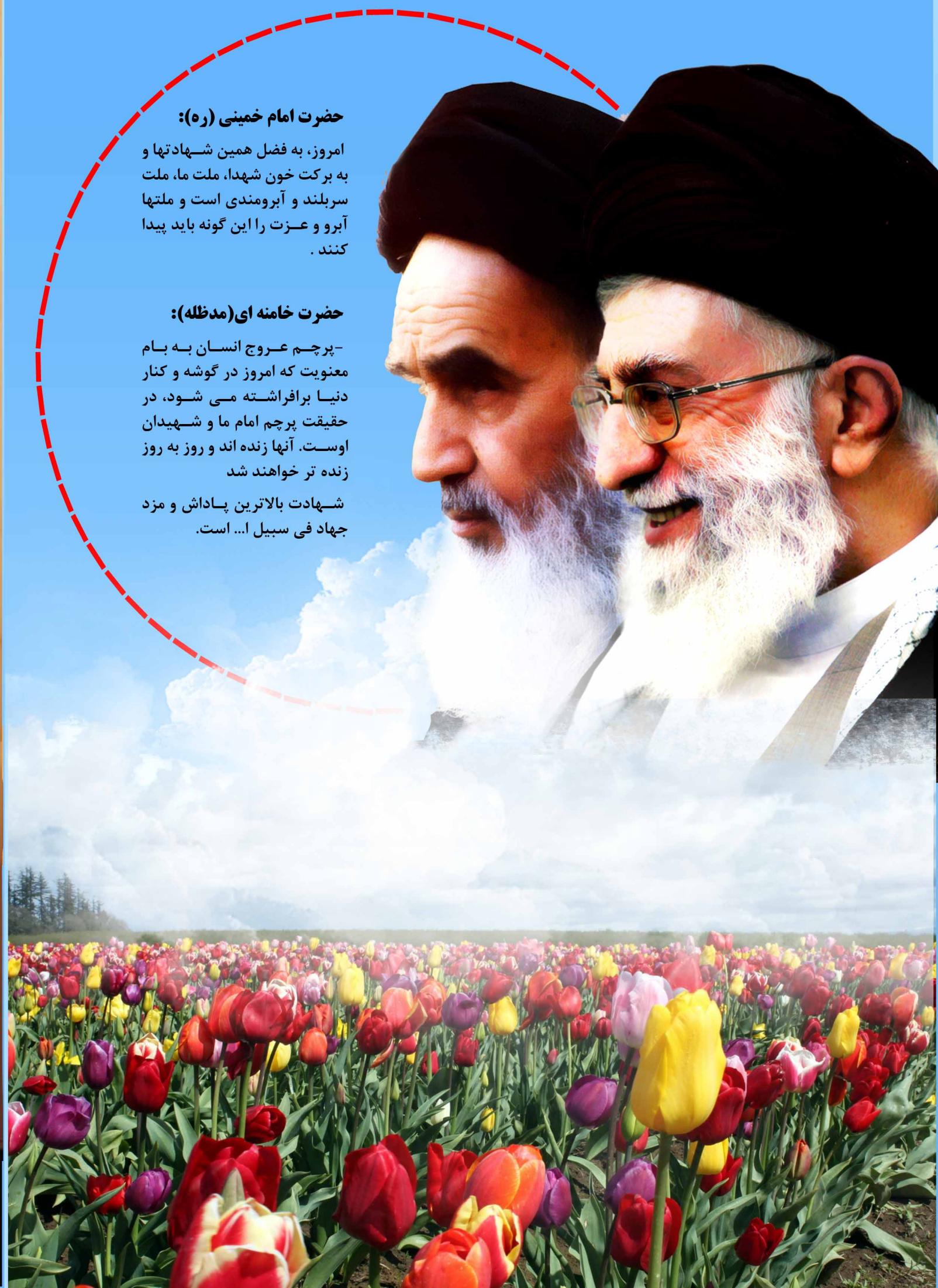


## حضرت امام خمینی (ره):

امروز، به فضل همین شهادتها و به برکت خون شهدا، ملت ما، ملت سربلند و آبرومندی است و ملتها آبرو و عزت را این گونه باید پیدا کنند.

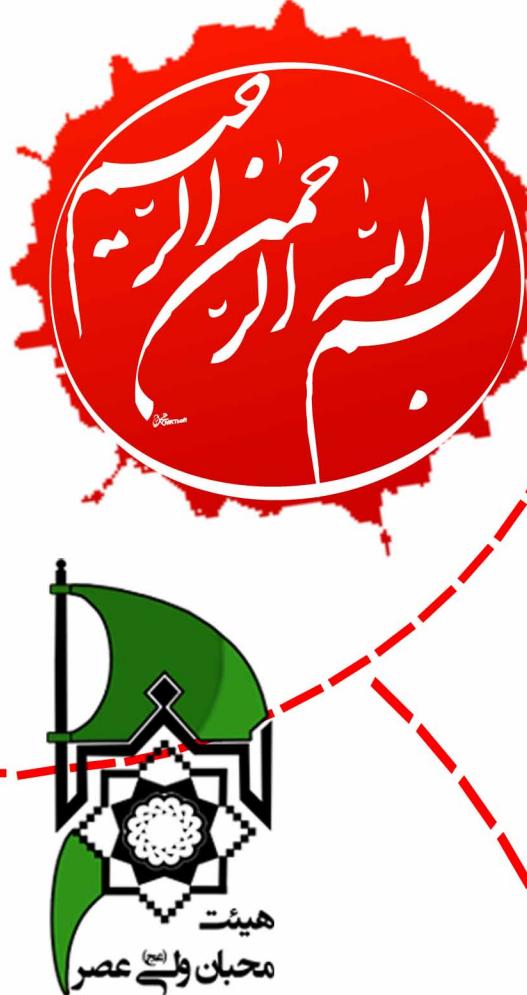
## حضرت خامنه‌ای (مدظله):

-پرچم عروج انسان به بام معنویت که امروز در گوش و کنار دنیا برافراشته می شود، در حقیقت پرچم امام ما و شهیدان اوست. آنها زنده اند و روز به روز زنده تر خواهند شد شهادت بالاترین پاداش و مزد جهاد فی سبیل ... است.



## فهرست

۱	سرمقاله
۲	پلی به آسمان
۳	بینش مطهر
۴	راوی
۵	راه های موفقیت
۶	سوال
۷	پرواز تا آسمان
۸	مرگ از او می هراسید ...
۹	بی سیم چی وصال
۱۰	آموزش نرم افزار(فتوشاب)
۱۱	یک گام بیشترنیست
۱۲	گاهنامه فرهنگی حدیث نو هیئت محبان ولی عصر(عج) دانشگاه ولی عصر(عج) رفسنجان
۱۳	صاحب امتیاز : هیئت محبان ولی عصر(عج)
۱۴	مدیرمسئول : محمد عارف صمدی مبدی
۱۵	سردییر : ندا رئیسی
۱۶	هیئت تحریریه : مهسا احمدی
۱۷	مریم سر استاد، احمد زارعی، الهه پورخسروانی
۱۸	طرح جلد و صفحه آرایی : سیمرغ گرافیک / ۰۹۱۳۶۳۳۸۷۸۳
۱۹	با تشکر از مسئولین فرهنگی دانشگاه به ویژه دکتر هادوی تزادکه ما را در انتشار این نشریه یاری نمودند.
۲۰	نظرسنجی



## فرم خطرنکی

دانشجوی عزیز با پاسخ به سوالات زیر ما در بهبود بخشیدن به شماره‌ی بعدی نشریه یاری فرمایید.

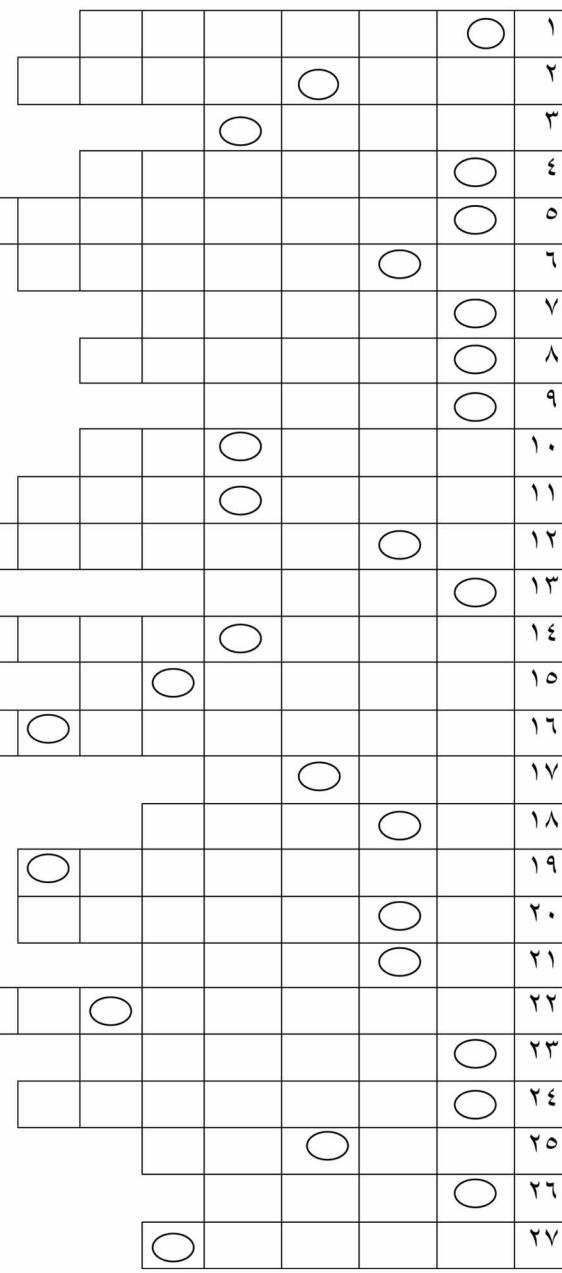
عنوان	عادر	خوب	متوسط	ضعیف
طریق جلد و صفحات نشریه				
قابل قلم				
پلر به آسمان				
باشد که رسگار شویم				
هر ۱				
راور				
جدول				
طایب درباره شهرها				
تابلو راهنمایی				

دوسن عزیز شما می توانید پیشنهادها و انتقادهای خود را از طریق ارسال پیام به سامانه پیام کوتاه هیئت محبان(۰۰۰۰۳۹۱۳۱۳) با ما در میان بگذارید.  
لطفاً بعد از تکمیل فرم آن را از تاریخ ۱۰ تا ۱۴ اردیبهشت به دفتر هیئت محبان تحويل دهید.



توان سرباز بی نام و نشانی  
که بانام و نشان کاری نداری  
نمی خواهی که نامت را بدانند  
شهید راه اسلامت بخوانند  
تو از نام و نشانها بی نیازی  
که دادت حق نشان سر فرازی  
بساستاره که گمنام و از نظر دورند  
ولی چراغ سپهند و چشمے نورند  
به لوح عرش بود نامشان نه لوح مزار  
ستارگاه سپهند گرچه در گورند

# حکایت



۱. استفاده از جان و مال در این راه برابر است با اجر صد شهید
۲. یکی از سنت های پیغمبران
۳. منفورترین چیز حلال
۴. بهترین نیکی به برادران دینی
۵. آفت شرافت و بزرگی
۶. فرجام لجاجت
۷. دروغ، خلف و عده و خیانت در امانت نشانه های این افراد است
۸. تجلی وجود مطلق در زندگی بشر در دنیا اسلام..... است :
۹. زکات بدن
۱۰. محبوب ترین بنا نزد خداوند
۱۱. از بین برنده کینه
۱۲. بازدارنده از مرگ بد
۱۳. علت محرومیت از روزی
۱۴. از راه های بدست آوردن دل مردم
۱۵. از نظر پیامبر، باعث سختی دل می شود
۱۶. جهاد زن خوب
۱۷. پرداخت آن باعث زیادی مال می شود
۱۸. تاخیر در خواندن نماز منجر به از دست رفتن ... پیامبر می شود
۱۹. دوای گناهان
۲۰. جلب کننده دوستی از نظر پیامبر
۲۱. برکت با این گروه است
۲۲. برترین عید امت پیامبر
۲۳. بد ترین تهدیدستی
۲۴. نفرین مظلوم از نظر پیامبر مانند چیست؟
۲۵. ثروتی پایان ناپذیر
۲۶. مهمترین نشانه ایمان
۲۷. از نظر پیامبر عبادت چند جزء است؟



روی کاغذ هر چیزی می توان نوشت:

حرف خوب ، حرف صادقانه ، حرفی که از دل برباید و به دل بنشیند.

حرف بد، حرف بی جا ، حرفی که از سر ناآگاهی یا معاندت باشد و گمراه کند.

خدایا کمک کن چیزی را بنویسم که بعد شرمنده نشوم که چرا نوشتم یا اصلاح نوشتم چیزی را که باید می نوشتم.

وقتی یاد امام حسین (ع) می افتخیم در دلمان با غرور خاصی می گوییم: اگر من کنار امام حسین (ع) بودم ...

وقتی برایمان از انقلاب می گویند اولین چیزی که در ذهنمان مجسم می شود اعلامیه ، تظاهرات و شلیک است. با شور و هیجان خاصی می گوییم: اگر من آنروزها بودم...

وقتی فیلمهای دفاع مقدس و توب و تانک را می بینیم، با همان شور جوانیمان زیر لب می گوییم: کاش من هم بودم؛ آنوقت...

درست است که در دوره ای امام حسین (ع) نبودم ، بچه ای زمان انقلاب و جنگ هم نیستم ، اما در دوره ای امام زمان (ع)

که هستم.

شاید ساده لوحانه باشد که فکر کنیم دشمن پس از شکست در جنگ سخت دوباره در پی امتحان کردن شانس خود از همین

طریق است اوقتی خود کثیرش را در مقابل اندک سربازان امام زمان (ع) یافت ، مغدور شد و عده ای پیروزی را به سران

استکبار داد اما پس از هشت سال ...

حال به نظر شما تنها راه نفوذ چیست؟

آری- سربازی اگر نباشد به راحتی می توان تسخیر و نفوذ کرد. باید سربازان را کم کرد. می شود سرباز نمایان را هم زیاد کرد!

حال من چه کنم؟ از این دوران که بگذرم دیگر سنگینی سن مجال باری نمی دهد.

چرا باید تمام مدت در دانشگاه به صورت یک موجود تک بعدی رشد کنم؟ تنها درس - تنها مدپرستی و شهوت - تنها ....

می خواهم سرباز باشم. یک سرباز واقعی نه یک سرباز نما. آمده ام برای خدمت سربازی در پادگان محبانت.

کمکم کن تا اسلام ناب محمدی (ص) را بشناسم و بشناسانم.

کمکم کن تا خود را برای شرایط سخت دوره ظهور و تحمل عدل علی آمده کنم.

کمکم کن تا به افراط و تغیری کشیده نشوم.

کمکم کن که عمل نسنجیده ای من دیگران را از راه باز ندارد تا دشمن را دلشاد شود.

کمکم کن تا موقع نگهبانی از نفسم خوابم نبرد. تا پایم روی مین شهواتم نرود. تا روزهای عملیاتی در دانشگاه موفق باشم.

تا من نیز کم کم تا مقدمات آمدن فرمانده کل مهیا شود.

# د رگو شن



ای دوست که نامه سرگشاده خوانی! اندی نظر بیفکن بر حال درویش دانشجویانی که از فلاکت و رنج به داغ هلاکت مبتلا و در کنج دنیای سوزناک علم گوشه‌ای خزیده و سر در گریبان فروبرده!

از حالت چون پرسی، دو دست بر سر نهاده، اشک‌ریزان و فغان‌کنان از ملامت‌های کشیده و رنج‌ها و سختی‌هایی سخن می‌گوید که احمدی به آن حال نرسد مگر به عشق آموختن علم درد خار مغیلان به جان خرد. این مرغ پرشکسته را که گاه چون اسیری در دام شکارچیان، بال و پر زنان و رنجور خواهی دید که به دنبال نمره‌ای بهر پاسی یا عدم مشروطیت به هرسوس می‌کشد.

واز هرچه بگذریم سخن پول خوش‌تر است، درویش دانشجو را همه از جیش می‌شناسند.

یا کیف غذایی در مطبخ به جهت سیر نمودن شکم چنین مفوکانی طبخ نموده‌اند به کافور و کوشت‌های خوش طعم چهارپایان حلال... البته الحق چنان اطعمه‌های شاهانه‌ای سزاوار دینارهای بحقی است که از درویش باید بستاند. از دور چون به حال زارش بنگری، چون سیب زردی است و چون دانی رنگ رخسار و سر درون... بیش جایز ندیدم از درونش سخن به میان آورم... دوش، درویشی نگران و مضطرب دیدم، از وضع وسائل نقلیه جویا شدم، حالش دگرگون شد... دریافتمن سیار شادمان ترمی بود اگر به موجب سفرهای کوتاهش به جای سرویس، گاری و چهارپایی من جمله اسب و الاغ را او می‌باخشیدند. بزر ساز حساب و کتاب هم که بنگری هزینه‌ای علوفه‌ای دام هم هرگز به ۱۵۰ دینار نخواهد رسید، هر چند قاطرش فریه باشد! اما چه سود... چاره‌ای نیست و راه طولانی است و درویش دانشجو ضعیف بینه و کم طاقت!

سوی دیگر شدم بنگرم طلبه‌های ارشد و دروس عالیه به چه منوال خود به شب می‌رسانند از بازار کتب و افاهشیان که گذشتم آن... جانیز جز خبر مصیبت‌های فراوان چیزی عاید نگردانیدم طفلکی را دیدم که که اوراق پایان‌نامه به دست ازین سو به آن سو از حجره‌ای به حجره دیگر می‌دوید بهر تاییدیه! و هر بار چون توبی به دست درباریان به هوا پرتاب می‌شد و دوباره به دست دیگری می‌افتداد! شاه را بایستی نظری افکنید، چون مدیرکل، جهت نظارت بر کار درباریان و الحق ماجرا و عمق فاجعه بیش از این بود...

گوشه‌ای دیگر برج و آسمان خراش‌هایی سر به فلک کشیده، سوسوسه می‌رد... نیزدیک... تر رفتتم تا حال آن برج در بام آن... جانیز انگشت به دهان گرفتم که الحق والاصفات در بیان... ها برج... های مرمر، به حال دانشجو کمک می‌کند، که ای کاش در آن برج مرمر چند کتابی نیز بگذارند تا دانشجو در اوقات فراغت سری به کتب علمیه هم بزنند...

علی ای حال اسفر طولانی، و ما نیز خسته، به دنبال کاروانسرایی گشتم که نام خوابگاه بر کاروانسرا درج کرد... اند وارد کاروانسرا شدم که به تعجب طفلکانی را دیدم که در گروه... های بسیار زیاد در یک حجره زندانی و از نان خشک و آب تغذیه تامی... کردند حجره... ها گاه برحسب شاهانه و فقیرانه بودند، گلیمی در کف داشت و از هر کدامشان که می‌پرسیدی خدای را بسیار شاکر بودند که سقفی بر سر دارند به هر حال، شسی را صبح در آن مخربه... ها به صبح رسانیدم، و چون صبح شد، آفتاب نزد، گیوه به پای کردم و به عجله از شهرشان فاصله گرفتم...

در راه به آن می‌آندیشیدم که کاش خاطرات سفر را شاه می‌خوانندی و نظری به حاشان افکنندی تماگر آیندگان، بر مسافران قلم به دست این دیار فاتحه‌ای نثار کنند مگر از دوزخ نجات یافتند تا بهر مجازات به دام فلاکت و دانشگاه و مکتب... خانه گرفتار نیاید.

# پل بستان

**حرث**  
واژه حرث (کشت) ۱۴ بار در قرآن آمده، و به همین اندازه واژه زراعت (کشاورزی) به کار رفته است.

## دنیا و آخرت

کلمه (دنیا) در قرآن ۱۱۵ بار به کار رفته و واژه (آخرت) نیز عیناً ۱۵ بار در قرآن آمده است.

## رسل

واژه (رسل) ۳۶۸ بار تکرار شده و واژه نبی ۷۵ بار، بشیر ۱۸ بار و نذیر ۵۷ بار که مجموع ارقام مذکور ۵۱۸ مرتبه است. جای شگفتی است که این عدد تعداد مواردی که اسامی پیامبران آمده برابر است. یعنی اسامی پیامبرن الهی (آدم- نوح - موسی و...) نیز ۵۱۸ بار در قرآن به کار رفته است.

## صیام

واژه (صیام: روزه) و (صبر: شکنیابی) (و در رجات: بیمناکی) و (شفقت: مهربانی) هر کدام ۱۴ بار در قرآن آمده است.

## عقل

کلمه (عقل) و مشتقاش ۸۳ بار در قرآن آمده و با موارد به کار رفته واژه (نور) در قرآن برابر است.

## محبت

واژه (محبت) و مشتقاش ۸۳ بار در قرآن آمده که به همین تعداد واژه (طاعت: فرمابنبرداری) در آیات وجود دارد.

## لسان

کلمه (لسان: زبان) ۲۵ بار در قرآن آمده است که با تعداد (موعظه: پند و اندرز) برابر است.

مطلوب فوق برگرفته از کتاب (اعجاز عددی قرآن) متعلق به عبدالرزاق نوبل می‌باشد.

تساوی عددی و هماهنگی رقمی و تناسب در موضوعات قرآن، موضوعی است که قدرت بشری از دریافت دقیق آن ناتوان بوده و از توضیح کامل ویبان آن در می‌ماند. به عنوان نمونه تعدادی از تناسبهای عددی آیات قرآن را بیان می‌نماییم.

## اجر

واژه (اجر: مزد) ۱۰۸ بار در قرآن آمده و به همین اندازه واژه (فعل: کار) آمده است.

## جزاء

کلمه (جزاء: پاداش- کیفر) ۱۱۷ بار در قرآن به کار رفته و (مغفرت) ۳۳۴ بار. پس آمرزش دو برابر کیفر به کار رفته است.

## ابليس

در قرآن لفظ ابليس ۱۱ بار آمده و عیناً به همین تعداد، یعنی ۱۱ بار، فرمان به استعاذه (پناه بردن به خدا) تکرار شده است.

## آیات

واژه (آیات: نشانه ها) ۳۸۲ بار در قرآن آمده و با توجه به اینکه واژه (الناس: مردم) ۲۴۱ بار و (الملاکه: فرشتگان) ۸۶ بار و (عالیین: جهانیان) ۷۳ بار در قرآن بکار رفته، کلمه (آیات) به اندازه مجموع واژه های (ناس- ملاکه و عالیین) به کار رفته است.

## ایمان

(ایمان) و مشتقات آن ۸۱۱ بار در قرآن به کار رفته و لفظ (علم) و مشتقات آن ۷۸۲ بار و مترادف (علم) یعنی (معرفت) با مشتقات آن ۲۹ مرتبه در قرآن آمده است. در نتیجه (علم) و (معرفت) و مشتقات آن دو، مجموعاً ۸۱۱ بار تکرار شده اند که مساوی بال لفظ (ایمان) به کار رفته اند.

## بُر

لفظ بر (نیکی) و تمام مشتقاتش ۲۰ بار در قرآن آمده که با واژه (ثواب) و مشتقاتش برابر است.

## جحیم

کلمه جحیم (دوزخ) ۲۶ بار در قرآن تکرار شده که برابر با لفظ عقاب (کیفر) می‌باشد.

# حکایت‌های حاجی

راویان سخن و ناقلان اخبار و طوطیان شکن شیرین گفتار چنین روایت کنند که در مکانی دورتر از دور و زمانی دورتر، حاجی نامی زندگی میکرد مخلص و بی‌ریا، وی را محسنات کامل گشته و قامتش سریه آسمان ساییده همواره سبحة ای بر کف داشته و ذکر حق میگوید که گویا حضرت حق ((وذکروا)) را از برای جناب ایشان نازل کرده حاجی ما در فرمان به کار نیک و بازداشت از کارهای ناپسند یا به قول اهل شرع به امر به معرووف و نهی از منکر روزگار میگذراند که در این مکتبه به آن خواهیم پرداخت.

روزی حاجی ما ز سرای برون گشته و به سمت بازار روان گردید در خیابان مه رویی را دید که لبان شتری خویش را به سرخاب زینت داده و چشمان بابا قوری خویش را با سرمه قیر گون گردانیده است و آن چنگال هارا بالاک و ناخن های ناطبیعی ناقواره تر گردانیده و گیسوان ژولیده اش از چارقد بیرون افتاده، چون حاجی این مه رو را به چشم دید از کوره به در رفت و کاسه صبرش لبریز گشته و سمت اوی روان گردید و با هیبتی وحشتناک که مو بر تن جن و انس سیخ میکند اوی را مورد غضب و خشم خویش قرار داد که تو چنینی و چنانی و سر عناد داری و در راه حق نیستی و امثال این ها که این پری وش بخت بر گشته مادر مرده ای ما تا سرای خویش دوان دوان میگریست.

دیگر روز از برای ورزش صحگاهانه حاجی کله صباح ساعت ۱۱ از خانه بیرون شد و به سمت پارک محل حرکت کرد که با اسباب منصب شهرداری تن خویش را کنند شاداب در اثنای قردادن بخشید گردانیدن کمر با بیلکی بود که ناگاه صحنه ای دید نه در خور تماشا، زن و مردی را دید که تمام نباید ها را زیر پا گذاشته در کنار هم روی یک نیمکت نشسته بودند و غرق در صحبت های ....بودند حاجی چون شیرشزه غران به سوی آنان هجوم برد که گویی خواهد دریدشان، وبنا کرد سخن راندن که شما حاریم جامعه را خدشه دار کرده و روابط ولنگارانه را ترویج داده و ای آخر....که ناگاه آن مرد بلند شد و گفت این خانم نامزد بنده میباشد و شما حق دخالت ندارید که کار بالا گرفت. اوضاع بس ناجوانمردانه خشونت بارگشت که بهتر است تا ما هم چک و لگدی نصیمان نگردیده، فلنگ را بسته و آنها را به حال خود رها کنیم.

چند روز از قضیه پارک نگذشته بود که حاجی را برای ضیافتی خانوادگی دعوت کردن و حاجی نیز دعوت را بیک گفته و روز معهود حاجی روانه مهمانی شد. همین که آمد با دکمه زنگ دق الباب کند صدایی شنید که میگفت: «دارم میام پیشتر جاده چه همواره هوا چقدر بُوی عطرتو رو دار...» بعله این صدای ترانه بود که باعث شد حاجی سرگمه ها را درهم کشد.

زنگ را به صدا درآورد و در بر روی او باز شد. همین که قدم در سالن گذاشت حاشی دگرگون شد. چراکه صحنه ای دید فاجعه بار، آری مکانی جداگانه برای زن و مرد در نظر گرفته نشده بود. حاجی رفت گوشه ای نشست. در کنار وی چند نفر از آقایان نشسته و مطابق همیشه که وقتی چند مرد تنها یند شروع به لطیفه

پردازی کردن که دیگر حاجی را یاری تحمل نماند و برخاست و باصدای بلند که چه عرض کنم با نعره فریاد زد «دیگر این چه وضع است، آن از ترانه زیرزمینی، آن از اختلاط و لاقیدی و این هم از مهمل گوبی در آخر هم حتماً بساط اکس و بعد هم.... استغفار الله...» حاجی این را گفت و مجلس را به نشانه اعتراض ترک کرد و در را محکم بهم کوید.

این هم حکایاتی از حاجی کاملاً تخلی و غیرواقعی قصه ما و به یاد بچگی هامون قصه ما به سر رسید.... کلااغه به خونش نرسید.

احمد زارعی محمود آبادی

# منکر



امر به معروف و نهی از منکر باید به دور از انتقام شخصی صورت گیرد چون این عمل موجب لطمہ زدن به امر به معروف و نهی از منکر می‌شود.

۱.۲ آزادگی، شجاعت، خشن فی ذات الله به دور از طمع و مداهنه:

زمانی که به عین می بینیم شخصی در حال گناه است نباید به دلیل خجالت از تذکر و انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی کنیم. امام علی(ع) در جمع مومنان بسیار مهربان و شوخ طبع بودند اما همین افراد در برخورد با مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند دسته ای نسبت به دیگران و رفتار آنان بی تفاوتند و دسته دیگر بی تفاوت نیستند بلکه دلسوز دیگراند و تلاش می کنند دیگران را ارشاد نمایند و در واقع این افراد با توجه به سفارش شدن(خشن فی ذات الله) و فرد گناه کار را امر به معروف و نهی از منکر می کرند و در صورتی که باید بر آن فرد حد جاری می شد به وظیفه شرعی خود عمل می کرند.

امام علی(ع) می فرمایند: شایسته است کسانی که اهل عصمت و تقویاند بال رحمت را به اهل معصیت و گنایه بگشایند و بر آن ها مرحمت کنند.

و در قرآن از صفات پیامبر این طور نقل شده است که پیامبری آمد از جنس خودتان که سخت است برایش از از از شما و حرص شما را پیامبری آمد و نسبت به مومنان رحمت دارد.

ما تورانفرستادیم مگر رحمت برای عالمیان می خورد و نسبت به مومنان رحمت دارد.

با توجه به صفات پیامبر شده پیامبر در قرآن، پیرو او نیز باید دارای چنین صفاتی باشد. در اینجا این سوال به ذهن می رسد که وجود دلسوز بودن برای دیگران چرا ظالمین را مورد لعن قار می دهیم؟ دلسوزی مراثی دارد مثلاً کسانی که به پیامبر توهین می کرند پیامبر به حال آنان می گریست و برایشان

دعای کرد و تلاش می کرد که آنان را به راه راست هدایت کند. اگر این مراحل بر روی فرد گناه کار تاثیر نگذاشت و بر اعمال و رفتارش پافشاری نمود در این

جا لعنت فرستادن بر شخص مذبور موجب مصون ماندن جامعه از گناه و فساد می شود چون اگر این شخص هم چنان بر رفتار و حیات خود ادامه دهد نسلی که از این شخص به کسب اگاهی تبرئه کرد. (ای بی خبر بکوش تا صاحب خبر شوی)

لعت این شخص مساوی رحمت بر عالمین است.

# یک خفرمانند من در آینه بادل شکسته خواند ارا

پنجره را باز به سوی ساحل گشوده‌ام، نسیم، نسیم آشنای کسی است! دل به هوا کسی بر-شنهای ساحل رهیابی کشیده بود، عطر حضورت به شانه یاس تکیه زده و غبار پایت باز به سرمه‌دان عشق سرکی!

وسوسه‌ام می-کند قاب عکس دنیا، ولی زریوش و نقابش را سال-هاست به کهنه عبایی پاک می-کنم!

عاصی از دست موریانه ایمان، سر به تربت می-سایم و گونه به اشک!

هربار خانه تکانی کردم دل را، آنقدر نیامدی، نیامدی، که تار بست و غبار گرفت و دوباره همان شد!

نگران و خسته، دیده بسته‌ام به راهی که به پهنه‌ی آسمان برایت گشوده‌اند!

کجایی که اینقدر درازا دارد آمدنت؟

مگر چقدر غریبی که عمری است به امید ۳۱۳ نفری؟

غريب! من از تو غريب-ترم که عمری-است چشم دوخته‌ام به ابرهایی که نگارم را پوشانده‌اند.

طبيبا مرهم زخم داري! طبيبا! تو را به خدا، بيا که دوا شود درد هجران!

غريب-ترم اگر بداني جوانی‌ام را به تاراج بده کنایه و طعنه کوردلانی که به سخره گرفته‌اند چشم-های منتظرم را.

غريب ولی بگذار طعنه‌ها باشند!!!... بگذار نمک يادآور زخمی شود که سال-هاست به پیکر دل بسته‌ام.

نگارا! جانت به سلامت، بخاطر قلب-های نگرانی ظهور کن که دل به مشبك ضريح دعا دخیل بسته

نه بخاطر کوير خورده‌ام، تو بخاطر دل-های پاک ظهور کن.

خانم مریم سر استاد

# صلح

- مرحله ۴ و ۵ در زمان حکومت اسلامی از عهده افراد ساقط و به عهده حکومت است
- جهاد: که خود سر فصلی مستقل در فقه شیعه محسوب می‌شود.

- احتمال تاثیر: اگر بدانیم یا احتمال بدھیم امر به معروف و نهی از منکر ما سبب تقلیل شدت گناهان یا ترک معصیت می‌شود باید این فریضه انجام شود.

کسی که بخواهد امر به معروف و نهی از منکر نماید به صفت روبیت موصوف شده است یک مریب خبره به راحتی می‌تواند تشخیص بدهد که شاگرد خویش را چگونه در مسیر تربیتی امر و نهی کند. اگر امر به معروف و نهی از منکر را انجام داده باشیم و خبره شده باشیم می‌توانیم تشخیص دهیم که چگونه رفتار کنیم تا روی شخص تاثیر بگذارد.

۳. آگاهی از بنای مخاطب به تکرار باید از این که شخص گناه کار قصد نکرای خویش دارد یا نه آگاه باشیم تا بدون آگاهی به دیگران برچسب گناه کار نزنیم.

- آگاهی از ترتیب مفسدنه ضرر بر امر نهی گمان یا احتمال صحیح عقلاً اگر در یک مکان شخصی پوست موی زمین اندازد و ما احتمال دهیم اگر به چنین فردی تذکر دهیم جان خود را به خطر انداخته ایم لذا در این مورد حفظ جان واجب تر از امر و نهی است ولی اگر جایی شخصی قصد کشتن نفس محترمه ای داشته باشد و اگر ما امر و نهی نماییم احتمال آسیب جانی برای ما وجود دارد در این مورد نجات شخص مورد تهدید واجب تر است یا در مواردی که اصل دین در خطر است باید امر و نهی کرد.

- این برخورد علی وار است، در صورتی که حضرت میتوانست با برخورد تندي او را از دين زده کند ولی با برخوردی زیبا باعث شد که شر او تبدیل به خیر شود.

خانم فرزانه هابیلی



اما عده ای به بهانه ناآگاهی از معروف و منکر یا تاثیر نداشتند فعل آن ها اقدام به ترک امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند اما اگر در جهت آگاهی از معروف و منکر تلاش کرده باشند و به گونه‌ای رفتار کرده بودند که تاثیر گذار باشد دیگر این بهانه ها را برای تبریه خویش نمی‌آورند.

امر به معروف و نهی از منکر باید بر اساس منطق باشد نه تعصّب: وقتی دولت جایی در دین بدعت ایجاد کند شرط دوم ساقط می‌شود (احتمال تاثیر)

وقتی بنا بر حفظ عقاید و احکام ضروری اسلام است شرط چهارم ساقط می‌شود (آگاهی از ترتیب مفسدنه)

اگر جایی به نفس محترم ضرر وارد شود شرط دوم و چهارم ساقط شود. مراحل امر به معروف و نهی از منکر: در صورت برقراری شرایط باید این

مراحل عملی شود. در صورتی که مخاطب ناآگاه باشد باید آموزش دهیم به

صورت مستقیم یا غیرمستقیم اما در صورتی که مخاطب آگاه باشد.

۱. امر و نهی غیرکلامی (هجر و اعراض): در این مورد نیاز به عمل زبان نیست بلکه باید شخص را طرد نمود و نسبت به او بی-اعتنایی از خود نشان دهیم.

۲. امر و نهی کلامی: اگر امر و نهی غیرکلامی تاثیر بر روی فرد نگذاشت یا احتمال دهیم تاثیر ندارد و وارد مرحله‌ی کلامی می‌شویم، ابتدا موضعه و سپس امر و نهی الزامی و در مرحله بعد تشدید در گفتار بدون معصیت لازم است.

۳. جمع بین امر و نهی غیرکلامی (کلامی):

۴. استفاده از قوه قاهره:

۱. فرد را از معركه گناه ببرون کردن

۲. وسیله گناه را بدون ایجاد تلف در آن فرد گرفتن

۳. کتک زدن ما سخت گیری بر فرد و در تنگنا قرار دادن او، احتیاطاً به اذن مرجع تقليد

۴. جرح و قتل به اذن مرجع تقليد مگر در موضوعات مورد اهتمام شرع

اصول دین، حفظ قرآن و سنت

# کار



## برای حکم نداش؟

قلم به دست گرفته ام و می خواهم از آرمان شهید بنویسم، راستش اول باید شهید را بشناسیم تا بتوانم آرمانش را بازگو کنم من نسل سوم دفاع مقدسم پس از پایان جنگ چشم به جهان گشوده‌ام و در تاباوری زمان آرامش و تفسیم را مدیون شهدا می دانم وقتی از جنگ تحملی حرف می‌شه من فقط سکانس هایی از فیلم های دفاع مقدس در ذهنم تداعی می شه خاکریز و تانک و خمپاره به علاوه خون و آدمایی که من از جنس اونا نیستم، نه اشتباه شده هم جنس هستیم اما فقط جنس باور و اعتقادمن از زمین تا آسمون فرق می کنه به این باورم که خدا گلچین کرد (هر گل که بیشتر به چمن صفا می دهد گلچین روزگار امانش نمی دهد) آخه شهریور ۵۹ که جنگ شروع می شه جمعیت ملت ما حدود ۳۶ میلیون نفر بودن و از این ۳۶ میلیون نفر قریب به ۲ میلیون نفر راهی جبهه می شن یعنی فقط به غیرت همین اندک افراد جامعه بر می خوره نه غریزم، یعنی فقط همینا حسینی بودن باقی حرف حسین (علیه السلام) را میزدن نه عمل و راه حسین (علیه السلام) را....

نمی دونم اون زمان، شب روز عملیات چی شد و چی گذشت ولی از خیلیا شنیدم اما شنیده هام با آن چه که در جنوب دیدم تفاوت داشت تانک می گه: تگاه به این تن پیر و زنگ خورده ام نکن گلوله ای که به وسیله ای من پرتاپ می شد ۴ تا ۳ خاکریز حریف بود اما نمی دونم چرا این راننده عراقی تا چشش به یه آدم می افتاد یه گلوله شلیک می کرد و اون جوون یا نوجوان تیکه تیکه می شد من به خودم مغور بودم و می گفتم من آهنم و دلم هم آهنه و سخت اما چرا این راننده و با چه فکری ....

لودر و بلدوژر امی گن دور و برمون بیشتر نوجوانی ۱۸-۱۴ ساله بودن که خاکریز درست می کردن و روزا بساط خنده برو بیچ رو جفت و جور می کردن و شب هر کدام یه گودال پشت خاکریز درست می کردن و ندای الهی الففو رو سر می دادن توی این گودال با خدای خویش عشق بازی می کردن چه اون که فرمانده بود چه اون که یه بسیجی ساده فقط راهشون یکی بود و همین وحدت اون روزا بود اما حالا لباسی رنگی و پولای رنگی وحدتنه....

سنگر یادی از همسایه های قدیمیش می کنه که الان جای اون یا تله های خاک یا سنگرای ساختگی اند، با آهی از سوز دل می گه سنگرایی که جلوی چشم رزمنده ها دود می شدن و می رفتن هوا و فقط دود و خاکستر شون هدیه ای برای رزمنده ها بود، درسته تکیه گاه رزمنده ها بودیم و اطرافمون یا صندوق مهمات بود یا رزمنده های مجروح یا خون و گوشت رزمنده ها روی دیوارمون بخش می شد و ما از اون زمان به بعد میزبان تیکه هایی از جنس اونا بودیم شاید لیاقمون بیشتر از این نبود با قسمت ما فقط همین چند صباح بود...

شاگرد: استاد، چکار کنم که خواب امام زمان (عج) رو ببینم؟

استاد: شب یک غذای شور بخور، آب نخور و بخواب. شاگرد دستور استاد رو اجرا کرد و برگشت.

شاگرد: استاد دیشب دائم خواب آب میدیدم خواب دیدم بر لب چاهی دارم آب مینوشم، کنار نهر آبی در حال خوردن آب هستم! در ساحل رودخانه ای مشغول...!

استاد فرمود: تشنه آب بودی خواب آب دیدی؛ تشنه امام زمان (عج) بشو تا خواب امام زمان (عج) ببینی...!

سقراط حکیم

روزی سقراط حکیم مردی را دید که خیلی ناراحت و متأثر است. علت ناراحتی اش را پرسید.

پاسخ داد: "در راه که می آمدم یکی از آشنايان را دیدم. سلام کردم، جواب نداد و با بی اعتمتایی و خود خواهی گذشت و رفت و من از این طرز رفتار او خیلی رنجیدم."

سقراط گفت: چرا رنجیدی؟

مرد با تعجب گفت: "خوب معلوم است که چنین رفتاری ناراحت کننده است."

سقراط پرسید: اگر در راه کسی را می دیدی که به زمین افتاده و از درد و بیماری به خود می پیچد آیا از دست او دلخور و رنجیده می شدی؟

مرد گفت: "مسلم است که هرگز دلخور نمی شدم. آدم از بیمار بودن کسی دلخور نمی شود."

سقراط پرسید: به جای دلخوری چه احساسی می یافته و چه می کردی؟

مرد حواب داد: احساس دلسوزی و شفقت و سعی می کردم طبیب یا دارویی به او برسانم.

سقراط گفت: همه این کارها را به خاطر آن می کردی که او را بیمار می دانستی آیا انسان تنها جسمش بیماری شود؟ و آیا کسی که رفتارش نا درست است روانش بیمار نیست؟ اگر کسی فکر و روانش سالم باشد هرگز رفتار بدی از او دیده نمی شود؟ بیماری فکری و روان نامش غفلت است و باید به جای دلخوری و رنجش نسبت به کسی که بدی می کند و غافل است دل سوزاند و کمک کرد و به او طبیب روح و داروی جان رساند.

پس از دست هیچ کس دلخور مشو و کینه به دل مگیر و آرامش خود را هرگز از دست مده و بدان که هروقت کسی بدی می کند، در آن لحظه بیمار است



# باشد که سنتگا شوپ

چرایی سلب توفیق از نگاه آیت‌الله بجهت

## اگه یه روز فرزندی داشته بلاشی

بیشتر از هر اسباب بازی دیگه‌ای برash بادکنک بخرید.

بازی با بادکنک خیلی چیزا رو به چه یاد می‌د.  
بهش یاد می‌ده که باید بزرگ باشه اما سبک، تا بتونه بالاتر  
بره.

بهش یاد می‌ده که چیزای دوست داشتنی می‌تونن تویی به  
لحظه، حتی بدون هیچ دلیلی و بدون هیچ مقصري از بین  
برن، پس نباید زیاد بهشون وابسته بشه.

و مهمتر از همه:

بهش یاد می‌ده که وقتی چیزی رو دوست داره نباید اونقدر  
بهش نزدیک بشه و بهش فشار بیاره که راه نفس کشیدنش  
رو بینده، چون ممکنه برای همیشه از دستش بده....



آیا شما هم از جمله کسانی هستید که اغلب صحیح‌ها با خلق پایین از خواب بیدار می‌شوند و نمی‌توانند از جای خود حرکت کنند؟ این مشکل یک راهکار فوق العاده ساده و بدون خرج دارد.

به گزارش نیک صالحی به نقل از ایستا، دکتر لائزول هاس از کارشناسان علوم بیداشتی در آمریکا طی یک مصاحبه تلویزیونی با شبکه اگرسایز تی وی در این باره گفت: راحل این مشکل لبخند زدن است اگر به جای نشستن در خانه تلاش کنید تا بالخندی روی چهره وارد جامعه شوید به زودی جواب این لبخند را از اطرافیان خود دریافت می‌کنید و حالتان بهتر می‌شود.

دکتر هاووس در این رابطه افزود: ۷ دلیل قانع کننده وجود دارد که به شما ثابت می‌کند لبخند زدن واقعاً برای سلامتی شما مفید است. این دلایل عبارتند از:

۱. لبخند زدن خلق شما را بهبود می‌بخشد. حتی اگر احساس خوبی ندارید لبخند بزنید چون با این تغییر ساده نتیجه فوق العاده شگفت‌انگیزی می‌گیرید. وقتی شما به دیگران لبخند می‌زنید بازتاب این عمل از طرف مقابل به شما برمری گردد و او نباید به شما لبخند می‌زند. این تعامل در نتیجه به بدن و ذهن شما القامی کند که شما واقعاً خوشحال هستید.

۲. لبخند زدن درمان استرس است. عضلات آرواره به طور معمول در هنگام استرس سفت و منقبض می‌شوند و وقتی شما می‌خنیدید به لحاظ فیزیکی این عضلات رها و شل می‌شوند.

عضلات آرواره‌ای نیز به عضلات گردن متصل هستند که آنها هم اگر سفت و منقبض شوند منجر به بروز سردرد خواهند شد. بعلاوه وقتی می‌خنندید استرس شما کمتر آشکار می‌شوی. ۳. لبخند سیستم ایمنی بدن را تقویت می‌کند. وقتی می‌خنندید بدن شما به طور طبیعی در حالت آرامش قرار می‌گیرد و وقتی آرام باشید سیستم ایمنی بدن می‌تواند به طور مطلوب و مناسب به کار خود ادامه دهد. در این وضعیت بدن خیلی بهتر با افلاک‌آنزا و سرماخوردگی مقابله می‌کند.

۴. خنده‌den فشارخون را پایین می‌آورد. مطالعات پژوهشی ثابت کرده است که وقتی بالبخند زدن چهره و ذهن شما آرام شود، فشار خونتان نیز به طور اتوماتیک پایین می‌آید.

۵. خنده قاتل طبیعی درد است. آرمایش‌ها تایید می‌کنند که خنده‌den باعث آزاد شدن طبیعی ترکیبات شیمیایی شامل آندروفین و سروتونین در بدن می‌شوند که هر دوی این ترکیبات کمک می‌کنند حس بهتری داشته باشید و احساس درد در شما کاهش پیدا کند.

۶. خنده‌den شما را جوان تر نشان می‌دهد. اگر همیشه لبخند بزنید خطوط و چین‌های پوست پیشانی و صورت شما باز می‌شود و چشم‌هایتان نیز جوان تر به نظر می‌آیند. هر لحظه که می‌خنندید چند سال جوان تر از سن خود به نظر می‌رسید.

۷. لبخند زدن شما را موفق و با اعتماد به نفس می‌کند. کسانی که با اعتماد به نفس بیشتری در جمع ظاهر می‌شوند، در کار خود موفق‌تر هستند. حتی وقتی در یک جلسه پرتنش حاضر می‌شوید لبخند بزنید، خواهید دید که چه پاسخ متفاوت و موقفيت‌آمیزی از دیگران دریافت خواهید کرد.

آنقدر بخوریم که به قول طلبه‌ها حتی اذا بَلَغَ الْعُمَامَةَ  
به عمامه برسد، نفس کشیدن برایمان دشوار شود،

بسیاری از اوقات ممکن است ماعلاقه بسیاری به امور فکر و مراج خودمان را خسته کنیم و بعد مثل یک مرد بیفتیم در رختخواب، آیا در این صورت توفیق خاطر توفیق نداشتند یا کم توفیقی در بهره مندی از فضائل و اعمال صالح حسرت بخوریم؛ اما غافل از این بگوییم؟ اساساً بیدار نمی‌شویم و اگر هم بیدار شویم درست مثل مستی که چند جام شراب خورده است

تلوفومی خوریم پس اگر انسان بخواهد لذت‌های معنوی و الهی را در این دنیا درک کند، چاره‌ای ندارد جز اینکه از لذت‌های مادی و جسمانی کسر کند....

بندگی روز، راه توفیق بیداری شب

مرحوم «آیت الله بجهت» می‌فرماید:

«ما برای اوقات خواب خود افسوس می‌خوریم که چرا برای نماز شب بیدار نمی‌شویم. در صورتی که اوقات بیداری را به غفلت می‌گذرانیم! زیرا اگر در بیداری، به توجه و بندگی مشغول بودیم، توفیق بیداری شب رانیز برای تهجد و خواندن نافله‌ی شب و تلاوت قرآن پیدا می‌کردیم.»

هوی و هوس، مانع نماز شب

شخص محترمی از «آیت الله بهاء الدینی» پرسید: «نمی‌دانم چرا شب بیدار می‌شوم اما در رختخواب و بستر بیدارم و نمی‌توانم بلند شوم برای تهجد و نماز شب؟»

آقا همانطور که سرش پایین بود و به زمین نگاه می‌کرد با ناراحتی فرمود: «هوها و هوسها غل و زنجیرمان کرده است.»

آن فرد محترم از این گفته گریست.

چاره‌ای جز کاستن از لذت‌های مادی و جسمانی نیست استناد شهید «آیت الله مطهری»، درک لذت‌های معنوی همچون نماز شب عارفانه را منوط به این می‌داند که از لذات مادی بکاهیم:

«اگر ما خودمان را غرق در لذات مادی دنیا کنیم، مثلاً سرشب بنشینیم دور هم و شروع کنیم به گفت و خنده‌den و فرضًا غیبت هم نکنیم که حرام است، صرفاً شوخیهای مباح بکنیم، و بعد سفره را پنهن کنیم و عمیقت‌الله معنوی برسد.»

# فتوشاب

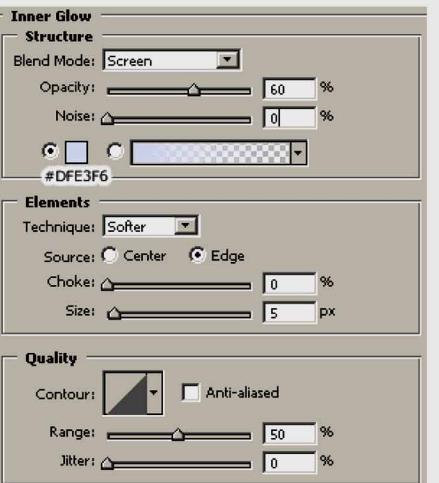


در این آموزش روش ساخت یک نوع دیگر از کلیدهای زله ای که مانند تصاویر کمپکت و کارتونی از رنگ های Solid استفاده می کنند را فرمی کنید. این آموزش به صورت ترکیب یک سری از Style های لایه ای است که می توان بسرعت تنظیمات را وارد نموده و نتیجه مطلوب را راحت به دست آورد.

۱ - ابتدا یک صفحه جدید ایجاد می کنیم. یک لایه جدید ایجاد کرده و در آن با استفاده از ابزار Rounded Square می سمتیل لبه کرد مانند نمونه زیر ایجاد می کنیم. رنگ این می سمتیل را رنگ شماره CB1D18 قرار می دهیم



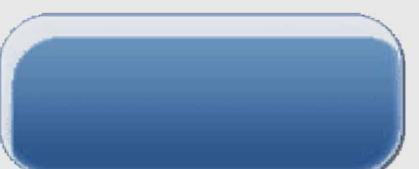
۲ - افکت Inner Glow<Layer Style><Layer Style>را انتخاب کرده تنظیمات زیر را در آن ایجاد کنید



۶ - افکت Drop Shadow<Layer Style><Layer Style>را انتخاب کرده تنظیمات زیر را در آن ایجاد کنید



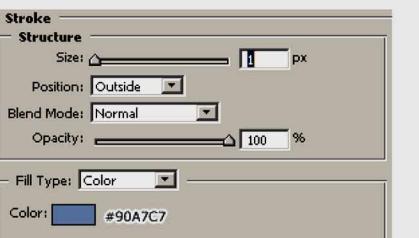
کلید زله ای ما آماده است



این Style ایجاد شده را بر روی هر نوع شکلی میتوان ایجاد کرد و از نتیجه لذت برد. بسته به رنگ شکل مروطه باید رنگ های افکت های بالا تغییر داده شود و متناسب با رنگ زمینه باشد.



۲ - افکت Stroke<Style Layer><Layer Style>را انتخاب کرده تنظیمات زیر را در آن ایجاد کنید



۴ - افکت Inner Shadow<Style Layer><Layer Style>را انتخاب کرده تنظیمات زیر را در آن ایجاد کنید.



برای کسانی که معتقد به «ناسیونالیسم» هستند، دو راه بیشتر وجود ندارد: یا به خدا و معاد اعتقاد دارند و یا خیر؟ اگر اعتقاد دارند، می دانند که خداوند اینشی برای مرزهای جغرافیایی که ما وضع کردیم قائل نبوده و فقط تقوا (ایمان و عمل صالح) را ملاک قرار داده است. نه در بهشت و نه در جهنم. چای مخصوصی برای ایرانی ها یا اتباع کشورهای دیگر قرار نداده است. و اگر اعتقادی ندارند، نباید به حدیث متول شده و سخن از ایمان بگویند. و در این صورت نیز هیچ فرق نمی کند که در کجای این دنیا متولد شده باشند. مضار بر این که اساساً «ناسیونالیسم» اصلی ندارد. به عنوان مثال: سؤال می کنیم که: کشور یا وطن شما که معتقد به ناسیونالیسم هستید کجاست؟ می گویید: ایران! جاتم فدای ایران! حال سؤال می کنیم: کدام ایران؟ ایران دویست یا صد سال پیش یا ایران امروز؟ یا ایران فردا؟ دو یا سه قرن پیش کشورهای آذربایجان، تاجیکستان، بخشی از افغانستان، ترکمنستان و... همگی از استان های ایران بودند و اگر به پانزده یا بیست قرن پیش برگردیم، گستره مرزهای غربی جغرافیایی ایران تا نزدیکی های یوگسلاوی بودا حال شما به کدام وطن معتقد هستید و عشق می وزید؟ اگر بگوید: وطن امروز و مرزهای امروز، معناش این است که اگر فردا استان دیگری را ز ایران جدا کردن، من دیگر آن را ایران نمی دانم و علاقه ای هم به آن ندارم. پس، برندن که برندن! این نهایت عشق به وطن یک ناسیونالیست است.

جالب آن که کسانی که دم از ناسیونالیسم می زندن، امروزه در عین حال که آن را برای مقابله با اسلام گرایی در میان مسلمانان هر کشوری تبلیغ می کنند، خود سخن از برداشتن مرزها و حکومت جهانی می رانند اما، مسلمانی که باید در اندیشه حکومت جهانی باشد را در گیر خرافاتی چون ناسیونالیسم می کنند؟

۳ - اگر چه شاید شهید راه وطن، از آن جهت که دیدگاه گسترده تری داشته و شعاع مسئولیت پذیریش بیشتر بوده، از جایگاه و مقام بالاتری نسبت به کشته راه پول، کشته راه شهوت، کشته راه فساد و... برخوردار باشد، اما شهید راه خدا کسی است که در راه خدا کشته می شود. یعنی حتی اگر از وطن دنیایی اش، ناموس اش، سرمایه های ملی اش، فرهنگ جامعه اش نیز دفاع می کند و در این دفاع مقدس کشته می شود، به امر خدا، در راه خدا و برای خداست.

اینک یک سؤال طرح می کنیم: فرض بگیریم یک نفر آمریکایی مسلمان است. (که بسیاری از آنها مسلمان هستند). بدیهی است حب وطن به معنای ناسیونالیستی اش که فقط مخصوص ایرانیان نیست، او هم باید حب وطن داشته باشد. حال دولت و حتی ملت اش علیه مسلمانان عالم ایستادن، منافع خود را در تصرف نظامی کشورهای اسلامی دیدند، نسل کشی مسلمانان را در اولویت برنامه های خود قرار دادند، جوانان هم وطن را برای جنگ و کشور گشایی به سربازی برد و به کشورهای اسلامی گسیل داشته و دستور قتل عام دادند و...! حب وطن به معنای ناسیونالیستی اش، ایجاب می کند که آنها در راه وطن، کشور گشایی و مسلمان کشی کنند، حال تکلیف این فرد مسلمان آمریکایی چیست؟ آیا باید از اسلام و مسلمین دفاع کند، یا از منافع آمریکا؟

پس، حب وطن از ایمان است. یعنی کسانی که ایمان به خدا و معاد دارند، کسانی که واقعاً مسلمان هستند، وطن نهایی را می شناسند و کشورشان را نیز در راه خدا دوست دارند و به امر خدا از آن محافظت می کنند و زیر بار ظلم و زور و تزویر نمی روند و خود وطنشان را به چند اتونیان یا چند برج یا فرنگی نمی فروشنند. آنها هستند که ضمن «ایران - ایران» گفتن و مردم فریبی، با دشمنان ایران و اسلام هم صدا نمی شوند. نمی روند در پاریس یا لندن یا نیویورک زندگی کنند و از شبکه های صهیونیستی مثل «بی بی سی یا سی ان ان» با اسرائیلی ها و منافقین هم صدا نمی شوند. آنها به دنبال منافع دنیایی خود هستند. به وطن شان هیچ علاقه ای ندارند، چون هیچ ایمانی به خدا، اسلام و قیامت ندارند.

با توجه به حدیث «حب الوطن من الايمان» چرا با ناسیونالیسم ایرانی مخالفند؟ چرا وطن پرستی و ایمان به وطن را شرک می دانند؟ چرا شهید راه وطن را شهید نمی دانند و...؟

با توجه به مانورهای تبلیغاتی راجع به حدیث فوق، لازم است به نکات ذیل توجه کامل شود:

الف - قبل از هر چیز باید متذکر شد که «وطن» کجاست؟ وطن، مقصد و مأوى مسافر است. مسافر رنج سفر را تحمل می کند تا به وطن برسد و همین که به وطن رسید، دیگر به او مسافر اطلاق نمی گردد. پس وطن جای ماندن است و نه گذر برای رفتن. حال با توجه به تعریف صحیح فوق، باید دید که

وطن یک انسان «صرف نظر از ایرانی، عرب یا ... بودن» کجاست؟ بدیهی است که دنیا محل گذر است و انسان در این دنیا مسافر است. از مبدأی آمده و به سوی مقصدی می رود و در آن جا مقیم شده و دیگر خارج نمی شود. آنچه دیگر محل گذر و عبور برای رسیدن به یک مکان دیگر نیست. لذا «وطن» اصلی انسان در جهان بینی توحیدی، جوار قرب الهی و جنة المأوا و فروسد بین است. همان که در زبان فارسی به آن «پیشست» می گوییم. بهشت وطن اصلی انسان است و حب بهشت از ایمان است. یعنی فقط کسانی که به خدا و معاد اعتقاد و ایمان دارند، مشتاق بهشت هستند و نه دیگران. لذا فقط آنان به وطن رسیده و در آن سکنا و امنیت می بینند و نه دیگران.

«وَالَّذِينَ آمُنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره - ۸۲)

ترجمه: و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می کنند اهل بهشتند و ایشان نیز در بهشت جاودانند.

ب - حب الوطن من الايمان، یعنی محبت به وطن «از» ایمان است، نه این که خودش ایمان است. یعنی کسی به وطنش محبت دارد که ایمان به خدا داشته باشد و معمولاً کسانی که شعار از «وطن» می دهند و ایمانی به خدا و اسلام ندارند، در کوچکترین امتحان ها خود را می بازند و برای اندکی منافع بیشتر، زندگی راحت تر، دغدغه کمتر، در گیر نشدن با مسائل و مشکلات وطن و... به آمریکا، اروپا و اخیراً مالزی تشریف می بندند و از راه دور شعار برای وطن نمی دهند و از هم وطن نیز بیزارند و به آنها به چشم حقارت و عقب ماندگی نگاه می کنند و سعی دارند که در ظاهر و باطن خود را ز آنان نشمارند. اما آن کسانی که به خدا ایمان دارند، ایستادگی کرده و با تحمل تمامی مشکلات و حتی استقامت (چه در داخل باشند و چه در خارج) تا پای شهادت در حفظ و استیلای وطنشان کوشانند.

پ - ناسیونالیسم و هیچ ایسم دیگری برای «عبد الرحمن» یعنی بنده گان خدا، اصالت و حقانیتی ندارد. لذا مؤمنین ضمن علاقه و حفظ و استیلای وطن به مفهوم کشورشان، از هر گونه گرایشی به جز گراییش به پروردگار عالم دوری می جویند و آن را باطل می شمارند.





سال اول / شماره اول / اردیبهشت ۱۴



۹

نگاهم در لای بندهای خاک گرفته‌ی پوتینت جامانده است، پوتینت هایت آن بال‌های عروج، همان‌هایی که از جنس آسمان‌اند  
دلم را گم کرده‌ام، شاید میان واژه‌های پوسیده‌ی دفتر خاطرات آنگاه که زیر نور ماه نماز شب می‌خواندی،  
شاید آن هنگام که با دست‌های خشکیده‌ات لباس‌های همزمان را وصله‌ی عشق می‌زدی یا آن هنگام که پیکر بی  
کسی چه میداند که درد یعنی چه، که آرزوی مرگ چیست؟ راستی مرگ نه بروز  
کسی چه میداند که جان دادن و بریدن چه طعمی دارد، کسی چه میداند که یک پا نداشتن یعنی چه؟ دلم گم شده  
است و هنوز هم در میان سطوح‌های زهوار در فته‌ی دفتر خاطرات سرگشته و حیران است... می‌دانم روزی زیر هجوم تک  
تک واژه‌هایت له خواهم شد... آه گفتم واژه‌چه کلمه‌ی غریبی، حتی خنده دار... تو با یا حسینت واژه‌ها را به اسارت گرفتی  
هنوز هم مادر بزرگ هر روز نگاه آخرت را برایمان دیکته می‌کند، هر روز برایمان می‌گوید که آن و ایسین بعد از ظهر چطور  
کوله‌پشتی پر از قاصدک و آرزویت را برداشتی و با کلام به امید دیدار برای همیشه رفتی  
هنوز هم وقتی از تو برایمان حرف میزند نگاهش براق می‌شود،  
هنوز هم قاب عکس کوچکت کتاب قرآن و آینه‌ی لب طاقجه هر روز برایمان چشمک می‌زند  
حجم نبودن سنگین است...  
راستی می‌شود این معادله را برایم حل کنی؟  
چطور نبودن مساوی می‌شود با لحظه لحظه بودن، لمس کردن، حس کردن؟؟؟

الهه پور خسروانی

# آموزش

## نوشته سوخته‌ای

1. ابتدا فایلی با سایز 480x640 Background با سفید ایجاد کنید.

2. ابزار type را انتخاب کنید و متن مورد نظر خود را بنویسید  
(من در این آموزش از فونت 4260 Hemi Head با رنگ FF9600 استفاده کرده‌ام)

3. بر روی لایه متن خود دابل کلیک کنید و به emboss bevel and بروید و تنظیمات زیر را انجام دهید.

4. در همان منو به stroke و تغییراتی را که در شکل می‌بینید اعمال کنید.

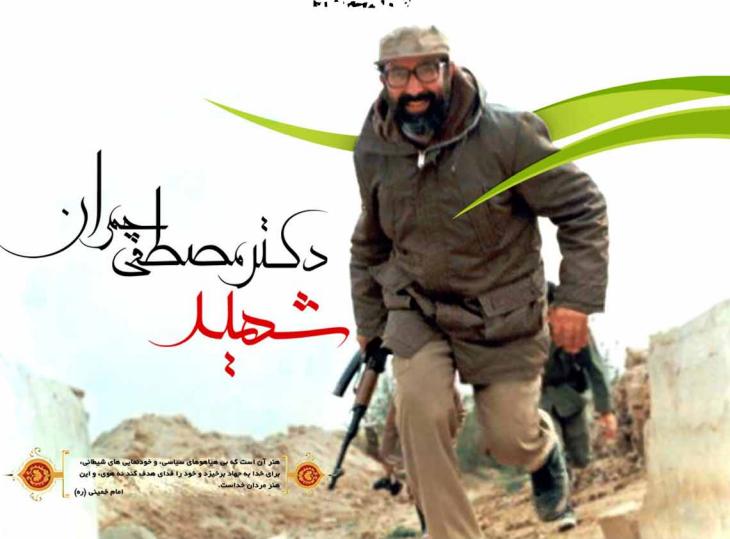
5. اکنون تصویر شما باید شبیه به تصویر زیر شده باشد

7. ابزار eraser را انتخاب کنید و آنرا در حالت brush mode: را انتخاب کنید  
همانند شکل بخشی از متن خود را به دلخواه پاک کنید

6. حالا بر روی لایه متن خود راست کلیک کرده و rasterize layer را انتخاب کنید

8. حالا نوشته‌ی سوخته‌ای شما آماده است!

# دکتر اذانو و میرزا آسید



دکتر اذانو  
چمران  
شحل

در این است که بی همراهی نیازی، و خودخواهی، و غریب،  
در این است که بی همراهی نیازی، و خودخواهی، و غریب،  
امام حسین (ع)

متنی که در زیر می خوانید، وصیتname از سردار رشید اسلام، شهید دکتر مصطفی چمران است که خطاب به امام موسی صدر نگاشته شده است. این وصیتname در ۲۹ خرداد سال ۱۳۵۵ تنظیم گردید یعنی در سیاه ترین روزهای جنگ داخلی لبنان، که از یکسو نیروهای فلسطینی و احزاب چپ لبنان با سوریه در گیر شده بودند؛ و از سوی دیگر احزاب دست راستی و در رأس آنها فالائزهای، با سوءاستفاده از غفلت جبهه ملی و اسلامی لبنان، مناطق آنان را مورد هجوم قرار داده بودند. در چنین روزهایی که از آنها به عنوان دومین دوره جنگ داخلی نام برده می شود، امام صدر به دکتر چمران مأموریت داد تا برای سازماندهی مقاومت شیعیان، راهی شهرک نبعه گردد. و این وصیتname قبل از عزیمت تنظیم گردید.

من وصیتname:

برای مرگ آمده شده ام و این امری است طبیعی که مدت‌هاست با آن آشنا شده ام. ولی برای اولین بار وصیت می‌کنم. خوشحالم که در چنین راهی به شهادت می‌رسم. خوشحالم که از عالم و ما فیها بریده ام. همه چیز را ترک گفته ام. علیق را زیر پا گذاشته ام. قید و بندها را پاره کرده ام. دنیا و ما فیها را سه طلاقه گفته ام و با آغوش باز به استقبال شهادت می‌روم.

از اینکه به لبنان آمدم و پنج یا شش سال با مشکلاتی سخت دست به گریبان بوده ام، متأسف نیستم. از اینکه آمریکا را ترک گفتم، از اینکه دنیای لذات و راحت طبلی را پشت سر گذاشتم، از اینکه دنیای علم را فراموش کردم، از اینکه از همه زیبائیها و خاطره زن عزیز و فرزندان دلبند گذشته ام، متأسف نیستم ...

از آن دنیای مادی و راحت طبلی گذشتم و به دنیای درد، محرومیت، رنج، شکست، اتهام، فقر و تنها یابی قدم گذاشتم. با محرومیت همنشین شدم. با دردمدان و شکسته دلان هم آواز گشتم.

از دنیای سرمایه داران و ستمگران گذشتم و به عالم محرومین و مظلومین وارد شدم. با تمام این احوال متأسف نیستم. به خاطر عشق است که فداکاری می‌کنم. به خاطر عشق است که به دنیا با بی اعتنایی می‌نگرم و ابعد دیگری را می‌یابم. به خاطر عشق است که دنیا را زیبا می‌بینم و زیبائی را می‌پرسیم. به خاطر عشق است که خدا را حس می‌کنم، او را می‌پرسیم و حیات و هستی خود را تقدیمش می‌کنم.

عشق هدف حیات و محرك زندگی من است. زیباتر از عشق چیزی نمیده ام و بالاتر از عشق چیزی نخواسته ام. عشق است که روح مرا به تموج و امداد، قلب مرا به جوش می‌آورد، استعدادهای نهفته مرا ظاهر می‌کند، مرا از خودخواهی و خودبینی می‌رهاند، دنیای دیگری حس می‌کنم، در عالم وجود محو می‌شوم، احساسی طلیف و قلبی حساس و دیده ای زیباییان پیدا می‌کنم، لرزش یک برگ، نور یک ستاره دور، موریانه کوچک، نسیم ملایم سحر، موج دریا، غروب آفتاب، احساس و روح مرا می‌ربانند و از این عالم به دنیای دیگری می‌برند ... اینها همه و همه از تجلیات عشق است.

برای مرگ آمده شده ام و این امری است طبیعی، که مدت‌هاست با آن آشنا شده ام و برای اولین بار وصیت می‌کنم. خوشحالم که در چنین راهی به شهادت می‌رسم. خوشحالم که از عالم و ما فیها بریده ام. همه چیز را ترک گفته ام. علائق را زیر پا گذاشته ام. قید و بندها را پاره کرده ام. دنیا و ما فیها را سه طلاقه گفته ام و با آغوش باز به استقبال شهادت می‌روم ..."

- بابا تو دیگه کی هستی؟ از حرف نزده خبر داری. من که فکر می‌کنم تو علم غیب داری و حتی می‌دانی اسم گربه‌ی همسایه چیه؟

- رفتیم و رختها را روی طناب میان دو چادر پنهن کردیم، بعد رفتیم طرف رودخانه که نزدیک اردوگاه بود. قاسم کنار آب گفت: من نوکر بند کفشم، قضیه را بگو، من ایکی ثانیه می‌روم و خبرش را می‌رسانم. مطمئن باش نمی‌گذارم یک قطره اشک از چشمان نازنین طرف بچکه!

- اگر بهت بگویم، چه جوری خبر می‌دهی؟

- حالا چی هست؟

-فرض کن خبر شهادت پدر یکی از بچه‌ها باشد.

- بارک الله، خیلی خوبه! تا حالا همچین خبری نداده‌ام، خب الان می‌گوییم، اول می‌روم پسرش را صدامی زنم. بعد خیلی صمیمانه می‌گوییم: ماشاء الله به این هیکل به این درشتی! درست به بابای خدای امیرزت رفتی!

- نه! این طوری نه. آهان فهمیدم. بهش می‌گوییم: ببخشید شما تو همسایه‌هاتان کسی دارد که باشش شهید شده باشد؟ اگر گفت نه، می‌گوییم: پس خوب شد. شما رکوردار محله شدید؛ چون باتش شهید شده...

- یا نه؛ می‌گوییم: شما فرزند فلان شهید نیستید؟ نه این هم خوب نیست. گفتی باید آرام آرام خبر بدم. بهش می‌گوییم: هیچی نترس‌ها. یک ترکش ریزه کیلویی خورد به گردن باتش و چهار پنج کیلویی از گردن به بالاش را برد... یا نه...

- دیگر کلافه شدم. حسابی افتاده بود تو دنده و خلاص نمی‌کرد.

- آهان بهش می‌گوییم: ببخشید، پدر شما تو جبهه تشریف دارن؟ همین که گفت: آره، می‌گوییم: پس زودتر بروید پرسنلی گردن تیز و چاپ مرخصی بگیرید تا به تشییع جنازه پدرتان برسید و بتوانید زودی برگردید به عملیات هم برسید!

- طاقتیم طاق شد. دلم لرزید. چه راحت و سرخوش بود. کاش من جاش بودم.

- بعض کردم و پرده‌ی اشکی جلوی چشمانم کشیده شد. قاسم خنده دید و گفت: نکنه می خواهی خبر شهادت پدر خودت را به خودت بگی؟! این که دیگه گریه نداره. اگر دلت می خواهد، خودم بهت خیر بدم!

- قه قه خنید. دستش را توی دستانم گرفتم. دست من سرد بود و دست او گرم و زنده. کم کم خندهاش را خورد. بعد گفت: چی شده؟

- نفس تازه کردم و گفتیم: می خواستم پرسیم پدرت جبهه است؟! لبخند رو صورتش بخ زدن. چند لحظه در سکوت به هم نگاه کردیم. کم کم حالش عادی شد. تکه سنگی برداشت و پرت کرد توی رودخانه. موج درست شد. گفت: پس خیاط هم افتاد تو کوزما صدایش راگه دار شده بود. گفت: اما اینجا را زدید به خاکریز. من مرخصی نمی‌روم. دست راستش بر سر من. و آرام لبخند زد. چه دلیل بزرگی داشت این قاسم.

- به حال غصه دار و غمگین ندیده بودمش. همیشه دندان های صدفی سفید فاصله دارش از پس لبان خندانش دیده می‌شد. قرص روحیه بود! نه در تنگها و بدیماری ها کم می‌آورد، نه زیر آتش شدید و دیوانه وار دشمن. یک تنه می‌زد به قلب دشمن. به قول معروف، خطر پیشش احساس خطر می‌کرد! اسمش قاسم بود. پدرش گردن دیگر بود. تره به تحمسه می‌رود، قاسم به باش. هر دو بشاش بودند و دل زنده. خبر شهادت دادن به برادر و دوستان شهید، با قاسم بود:

- سلام ابراهیم. حالت چه طوره؟ دماغت چاقه؟ راستی ببینم تو چند تا داداش داری؟

- سه تا، چه طور مگه؟

- هیچی! از امروز دو تا داری؛ چون داداش بزرگت دیروز شهید شد!

- یا امام حسین!

- به همین راحتی! تازه کلی هم شوختی و خنده به تنگ خبر می‌بست و با شنونده کاری می‌کرد که اصل ماجرا یادش برود.

- هر چی بهش می‌گفتیم که: آخر مرد مؤمن این چهطور خبر دادن است؟ نمی‌گویی یکهو طرف سکته می‌کند، یا حالش بد می‌شود؟

- می‌گفت: دمت گرم. از کی تا حالا خبر شهادت شده خبر بد و ناگوار!

- منظورم اینه که یک مقدمه چینی‌ای، چیزی ...

- یعنی توقع داری یک ساعت لفتش بدم؟ که چی؟ برادر عزیزتر از جان! یعنی به طرف بگویی شما در جبهه برادر دارید؟ تا طرف بگوید چهطور؟

- بگوییم: هیچی دل نگران نشو. راستش یک ترکش به انگشت کوچک پای چپش خورده و کمی اوخ شده و کلی رطب و یالس بیافم و دلش را به هزار راه ببرم و بعد از دو ساعت فک تکاندن و مخ تیلیت کردن، خبر شهادت بدhem؟ نه آقاجان، این طرز کار من نیست. صلاح مملکت خویش خسروان دانند! من کارم را خوب فوت آم.

- نزود میخ آهین در سنگ! هیچ طور نمی‌شد بهش حالی کرد که... بگذریم.

- حال خودم معلول مانده بودم که به چه زبان و حسی سراغ قاسم بروم و قضیه را بهش بگویم. اول خواستم گردن دیگران بیندازم، اما همه متفق القول نظر دادند که تو - یعنی من - فرماندهای.

- وظیفه من است که این خبر را به قاسم بدهم، قاسم را کنار شیر آب منبع پیدا کردم. نشسته بود و در طشت کف آسود، به رخت چرکهایش چنگ می‌زد. نشستم کنارش. سلام علیکی و حال و احوالی و کمکاوش کردم. قاسم به چشمانم دقیق شد و بعد گفت: غلط نکنم لبخند گرگ بی‌طبع نمی‌شود! باز از آن خبرها شده؟ جا خوردم.

سال اول / شماره اول / اردیبهشت ۹۶

لهم

۱۱

سال اول / شماره اول / اردیبهشت ۹۶

لهم

۱۰